

نظریه امامت در اسماعیلیه

[مهدی فرمانیان* / ریحانه هاشمی (شهیدی)**]

چکیده

نظریه امامت اسماعیلیان مبتنی بر تئوری تاریخ مقدس آنان است. در نگاه اسماعیلیه، تاریخ بر اساس یک طرح از پیش تعیین شده به هفت دور تقسیم می شود که هر دوری با یک پیامبر اولوالعزم شروع می شود و جانشینان آنان تأویل گرباطن دین آن دوره اند. آخرین دور با پایان تاریخ - که همان دور قائم القیامه است - به اتمام می رسد. در نگاه اسماعیلیه در هر زمان یک پیامبر ناطق و یک پیامبر صامت وجود دارد و امامت استمرار و وصایت در اسماعیلیه است. امامت در اسماعیلیه از آن جهت اهمیت دارد که امامت زمینی را با معانی آسمانی (ادوار فلکی و عوالم عقول) مرتبط می سازد. امام در این راستا باید از خاندان رسول باشد که با دلایل عقلی و نقلی وجوب امامتش ثابت شده و دارای تنصیص، عصمت، علم و افضلیت است. معرفت امام موجب قبولی طاعات بوده و اطاعت از او موجب پذیرش اعمال می گردد. پایان تاریخ در اندیشه اسماعیلیه شامل معاد روحانی است که در آن ناطق هفتم به عنوان قائم القیامه حقایق باطنی عالم را بیان کرده و گاه این ناطق به عنوان مهدی موعود مطرح می شود. با توجه به ظهور مهدی های مختلف در اسماعیلیه، تعابیر جدیدی در این رابطه ظهور کرده و ناطق هفتم و قائم القیامه به عنوان امامی مطرح شده که انسان ها را به نهایت روحانیت و بعثت می رساند.

کلید واژه ها: امامت، اسماعیلیه، ناطق، اساس.

* استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب قم. farmanian@urd.ac.ir

** دانشجوی دکتری شیعه شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب. rey.hashemi@yahoo.com

مقدمه

اسماعیلیه یکی از فرق شیعی است که بعد از شهادت امام صادق علیه السلام در پی اعتقاد به امامت اسماعیل به وجود آمد، با این که اسماعیل قبل از امام جعفر صادق علیه السلام از دنیا رفت.^۱

کسانی مثل ابوالخطاب^۲ و دیگران که به امامت اسماعیل از قبل دل بسته بودند، از فرصت استفاده نموده سعی در جمع آوری افرادی به گرد خود کردند.^۳ ابوالخطاب که با افشای حقایق از طرف امام صادق علیه السلام مواجه بود مجبور شد برای توجیه بیانات خود دست به تأویلاتی بزند که این تأویلات در اسماعیلیه و تاریخ ایشان اثرگذار گردید. اسماعیلیه بر اساس اعتقاد به امامت اسماعیل، به اسماعیلیه خالصه نامبردار شدند و با اعتقاد به نمردن وی، قائم بودن و مهدویت او را قائل شدند و گروهی دیگر که معتقد به امامت محمد بن اسماعیل گردیدند، مبارکیه نام گرفتند. این گروه پس از مرگ محمد بن اسماعیل، بازگشت او را به عنوان مهدی انتظار می کشیدند که گروهی از ایشان قرامطه را تشکیل دادند.^۴ اکثریت اسماعیلیان نخستین به مهدویت محمد بن اسماعیل معتقد بودند.

در قرن چهارم گروهی از فیلسوفان نوافلاطونی که به کیش اسماعیلی درآمده بودند، بر پایه جهان شناسی نوافلاطونی، تقریری جدید از نظام جهان شناسی دینی ارائه کردند که به شدت با تئوری امامت ارتباط داشت. از جمله این افراد نسفی بود که ظهور محمد بن اسماعیل را به عنوان مهدی مورد تأیید قرار داد و فلسفه نوافلاطونی را در اندیشه اسماعیلی وارد کرد.^۵

۱. نوبختی، فرق الشیعة، ۶۹۶۷.

۲. محمد بن مقلاص اسدی مکنی به ابوالخطاب یکی از غلات معروف در زمان امام صادق علیه السلام بود. او امام را تا مقام خدایی بالا برد و درباره ایشان غلو کرد. از فرقه های تشکیل یافته پس از ابوالخطاب می توان به معمربیه پیروان معمر، بزعیه پیروان بزیع، عمیریه عجلیه پیروان عمر بن بیان عجلی، مفضلیه پیروان مفضل صیرفی و خطابی پیروان ابوالخطاب اشاره نمود. امام صادق علیه السلام از همه این فرقه های یبزاری جست و چه در خفا و چه آشکارا ابوالخطاب و یارانش و هر که را با او هم عقیده بود، لعن و تکفیر نمود.

۳. ر. ک: الهامی، پیدایش شیعه اسماعیلی، مجله کلام، سال چهارم، مسلسل ۱۵، ۳۳، ۳۷.

۴. نوبختی، فرق الشیعة، ۷۲۶۸.

۵. ر. ک: دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره ای، ۱۴۴، ۱۹۶.

تئوری امامت در اسماعیلیه وابستگی تام به مفهوم تاریخ مقدس دارد. این تاریخ از هفت دور تشکیل شده است. از نگاه آنان، در طی این هفت دور، انسان به تکامل می‌رسد. فرایند این تاریخ طولانی است و با آمدن پیامبران و امامان برای مردم بیان می‌شود. در این فرایند پیامبر تحت عنوان «ناطق» پیام شریعت را آورده و امام تحت عنوان «اساس» ضمن ارتباط با عالم بالا به تأویل آن می‌پردازد.^۱

این تاریخ با آمدن پیامبران اولوالعزم آغاز شده و با آمدن پیامبر خاتم که هفتمین پیامبر و در عین حال امام است پایان یافته و حقایق باطنی دین و شریعت در آن آشکار خواهد گردید.^۲

با توجه به این روند در تاریخ اسماعیلیه، مسأله اصلی پیرامون امامت و دلایل عقلی و نقلی آن، ویژگی‌ها و اوصاف امام، شناخت امام و چگونگی تعیین و نصب او می‌باشد و مسائلی که با آغاز و پایان امامت پیوند خورده به عنوان مسائل فرعی تحت عنوان آغاز و پایان تاریخ مطرح خواهد گردید.

تاکنون پیرامون بحث امامت در اسماعیلیه مقالاتی نوشته شده است، از جمله «امامت از دیدگاه اسماعیلیان» نوشته محمد نصیری (رضی) که ضمن اشاره به فلسفه تاریخ امامت اسماعیلی، سیر تحولات آن در تاریخ را دنبال نموده و ضمن بیان جایگاه امام در نظر اسماعیلیه، چگونگی دعوت داعیان اسماعیلی را مطرح کرده است. مقاله دیگری با عنوان «حمید الدین کرمانی و بازاندیشی تئوری امامت اسماعیلیه» با نگارش خانم فاطمه جان احمدی است که ضمن بازکاوی نظرات کرمانی و تفاوت او با سایر علمای اسماعیلی امامت اسماعیلی را از دیدگاه کرمانی بررسی کرده است. تفاوت مقاله حاضر با مقالات نگارش شده در آن است که این مقاله تئوری امامت را با توجه به نگاه اسماعیلیه به تاریخ و تقسیم آن به ادوار هفت‌گانه بررسی نموده و به مقطع

۱. قبادیانی، خون الإخوان، ۸۵، ۸۶؛ ر. ک: ریوحی میرآبادی، هفت دور تاریخ مقدس بشری از دیدگاه اسماعیلیان، مطالعات اسلامی، فلسفه و کلام، سال چهارم، ش ۲/۸۱، ۱۳۸۷، ۱۶۹، ۲۱۴. نصیری، «امامت از دیدگاه اسماعیلیان»، مجموعه مقالات اسماعیلیه، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۰.

۲. نوبختی، فرق الشیعة، ۷۳.

خاصی از تاریخ اسماعیلیه نظر ندارد، هر چند نظرات علمای برجسته اسماعیلی در قرن چهارم و پنجم تکیه گاه عمده این مقاله می باشد. با توجه به اینکه تاریخ اسماعیلیه با ناطق و اساس آغاز می شود و به امام هفتم یا قائم القیامه منتهی می شود، بررسی امامت اسماعیلی با ادوار تاریخی پیوندی ناگسستنی دارد.

۱- تاریخ مقدس و دور ناطقان

اسماعیلیه تاریخ را به دو دور کبیر و صغیر تقسیم نموده اند. دور کبیر مربوط به ادوار هفت ناطق است که شامل فاصله حضرت آدم علیه السلام تا قائم به عنوان ناطق هفتم می باشد، و دور صغیر فاصله بین دو ناطق می باشد که در خلال آن هفت امام مستقر می آیند.

دوره های صغیر عبارتند از: آدم تا نوح، از نوح تا ابراهیم، از ابراهیم تا موسی، از موسی تا عیسی، از عیسی تا محمد، و از محمد تا قائم علیه السلام که تعداد آن ها هفت تا است. ادوار به دو نوع ستر و کشف تقسیم می شوند که در دوره ستر باطن شریعت آشکار نمی شود؛ ولی در دوره کشف حقایق باطنی شریعت آشکار می شوند. تفصیل ادوار هفت گانه طبق نظر اسماعیلیه که هر چند در جزئیات آن بین ایشان اختلافاتی وجود دارد اما هر دوری را به یکی از پیامبران به عنوان ناطق اختصاص داده و فاصله بین نطق را با امامان هفت گانه پر می کنند، بدین قرار است:^۱ دوره اول مربوط به آدم علیه السلام است که اولین ناطق محسوب می شود، دوره او در ستر واقع شده؛^۲ یعنی بسیاری از اصول اعتقادی مخفی بوده و شریعتی با خود نیاورده است،

۱. بنابراین روایت نوبختی و قمی، قومیان در ابتدا به جای آدم علیه السلام، در سلسله پیامبران ناطق، حضرت علی علیه السلام را منظور داشته بودند که نظرگاه شیعیان تندرو افراطی را عرضه می داشته است. بنابراین جانشین ساختن بعدی آدم علیه السلام به جای علی علیه السلام به عنوان یکی از ناطقان و تغییر دادن مرتبه علی علیه السلام از مقام پیامبری به جانشینی و وصایت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم موضع متعادل تری را منعکس می سازد. اسماعیلیان دوره های بعد، برای آنکه میان جهان به ظاهر ابدی و تعداد محدود دوره ها و زمان مند بودن انسان آشتی دهند، به سلسله بزرگ تر و نامحدودتری از دورها قائل شدند که شامل دوره های بی شماری بود که هر یک به هفت دور تقسیم می شد و کل آنها به قیامت کبرا ختم می گشت. دفتر، فرهاد؛ تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱۶۳-۱۶۵.

۲. قاضی نعمان، تأویل الدعائم، ۴۳.

اساس صامت، یعنی امام آن دوره شیث علیه السلام، و پس از او شش امام می باشد.^۱ دور دوم بانوح علیه السلام آغاز شده که بابنیان گذاری شریعت همراه است.^۲ اساس صامت او سام، و بعد از او شش امام می باشد.^۳

دور سوم متعلق به ابراهیم علیه السلام است. اساس صامت او اسماعیل علیه السلام، و بعد از او شش امام هستند.^۴ اسماعیل علیه السلام پدر عرب و اسحاق علیه السلام پدر غیر عرب است؛ بنابراین گسترش دین عرب و عجم از ابراهیم علیه السلام نشأت گرفته است. دور کشف یعنی دوران حضور امام در جامعه مربوط به عرب بوده و دور ستر مربوط به عجم می باشد. ناطق یعنی ابراهیم علیه السلام همان کسی است که مراتب حدود را ایجاد کرد؛ اسحاق امامت را از او تقلید کرده، و وظیفه ای جز حفظ ظاهر و برپا داشتن ملحقات ندارد. اسماعیل اساس عرب بود؛ زیرا او حقایق را کشف می کرد. حضرت موسی و عیسی علیهما السلام دورکنی هستند که از صلب اسحاق علیه السلام به وجود آمدند و شریعت را بر اساس ظاهر محض بنا کردند، محمد و قائم علیهما السلام دورکنی هستند که از اولاد اسماعیل می باشند.^۵

موسی بن عمران علیه السلام صاحب دور چهارم و ناطق دعوت است که ضمن برگزیده شدن به رسالت، شریعت جدیدی آورد و به واسطه آن شریعت ابراهیم علیه السلام یعنی ناطق پیشین منسوخ شد.^۶ اساس او هارون، و پس از او شش امام هستند.^۷

عیسی بن مریم علیه السلام صاحب دور پنجم، دوره ای بالغ بر پانصد و هفتاد سال را در بر می گیرد، او از فرزندان اسحاق بن ابراهیم است. وصی او شمعون الصفا بود که بعد از او شش امام هستند. یهودا بر ضد او بود لذا او را به یهود تسلیم کرد و سعی در تغییر شریعت نمود و بر وصی او تکبر ورزید.^۸

۱. سجستانی، ابویعقوب، اثبات النبوات، ۱۹۳.

۲. همان، ۱۸۵.

۳. همان، ۱۹۳.

۴. همان، ۱۹۳.

۵. همان، ۱۸۵، ۱۸۶.

۶. همان، ۱۸۷-۱۸۸.

۷. همان، ۱۹۳.

۸. همان، ۱۸۸.

دور ششم متعلق به حضرت محمد ﷺ می باشد، در این دور، رسالت به صورت مجمل بدون تفسیر به قلب نبی ﷺ متصل گردید و با درخواست نبی ﷺ، خدا به او گشایش سینه عطا نمود. این همان علوم شریعت و تنزیل است که از تأویل به اساس عنایت می شود.^۱ طبق سوره انشراح، پیامبر ﷺ زمانی که از تألیف شریعت فارغ شد، اساس را در غدیر خم بر پا داشت. او به صورت کنایه در یک آیه اسامی امامان را خبر داده که شامل حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن حسین، محمد بن علی، صادق علیه السلام و مبارک می باشند.^۲

آخرین دور یا دور هفتم، مربوط به قائم، متمم نطقاء، محمد بن اسماعیل^۳ است، زمانی که آیات ظاهر شده و مستورات کشف شوند. قائم، نهایت تمامی رسولان است، او کسی است که بین نوامیس مختلف و متفرق با کشف حقایق جمع می کرده و مجموعه ای از یک شریعت در این دوران کامل می شود.^۴

۲- وجود فترت، کشف و ستر در ادوار مقدس

سجستانی ادوار مقدس را به فواصل زمانی معین تقسیم می نماید که گاه این فواصل دارای تفاوت هایی می گردند، او فاصله زمانی بین دوناظر را هزار و پانصد سال دانسته که بین هفت امام و دو متمم تقسیم می شود، با تقسیم صد سال بین هفت امام، هفتصد سال آن به امامان اختصاص می یابد، او برای تصحیح این مدت زمان، قائل به فترت شده و عدد دو متمم را بیشتر از هفت قرار می دهد. او فترت واقع شده را به نفوس جزئی ملحق دانسته که پس از آن نفس زکیه ظاهر می شود. این فترت به ظهور گناهان و قطع باران و رزق و... تمثیل شده، که در این هنگام کمک امامت منقطع می گردد و در ادوار ناطقان فترت واقع می شود. او وقوع این فترت را در ادوار انبیاء گذشته به این شکل می داند:

دور نوح علیه السلام شامل چهار فترت، دور ابراهیم علیه السلام سه فترت، دور

۱. همان، ۱۸۹.

۲. همان، ۱۸۹-۱۹۰.

۳. علی بن ولید، الذخیره فی الحقیقه، ۷، ۹۰، ۱۱۵.

۴. سجستانی، اثبات النبوت، ۱۹۱.

موسی علیه السلام دو فترت، و دور عیسی علیه السلام یک فترت داشته و در دور محمد صلی الله علیه و آله فترتی قائل نشده است.^۱

علاوه بر فترت، دوران کشف و ستر از مواردی است که در ادوار ناطقان رخ می دهد. در بین هفت پیامبر اسماعیلیه که عبارتند از آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و قائم علیه السلام، سجستانی دوتای اول و آخر یعنی آدم و قائم علیه السلام را جدای از بقیه دانسته است؛ زیرا ناطق اول گاه از دور کشف جدا شده و در دوره ستر واقع می شود و قائم نیز گاه از دوره ستر جدا شده و در دوره کشف واقع می شود.^۲

۳- امامت استمرار نبوت

اسماعیلیه رسالت را بر دو قسم عام و خاص می داند که رسالت عام شامل طبع و عقل است و اگر رسالت عام نباشد، رسالت خاص پذیرفته نخواهد بود.^۳ در سلسله انبیاء، هر رسولی که دارای فضل بیشتر باشد، شریعت رسول قبل را منسوخ نموده و امت را ملزم به شریعت خود می سازد، ولی اگر شریعت هر دو نبی مساوی باشد، شریعت اولی بواسطه بعدی منسوخ نمی شود.^۴

رسول با حکمت الهی عهده دار ادای وظیفه الهی می باشد که برای ادای آن در مدت زمان طولانی نیازمند جاننشینی است که این وظیفه را انجام دهد؛ زیرا به تدریج امکان زیاده و نقصان در آن می رود و باید امامی باشد تا سنن الهی را به جریان انداخته و موکل امور نبی باشد.^۵

اسماعیلیه امامت را در تمامی دوره ها تداوم می بخشد؛ زیرا امام را وارث نبی در شرع دانسته تا حافظ امت در هدایت باشد؛ و چون شریعت محمد صلی الله علیه و آله آخرین شریعت بوده و به شریعت دیگری نسخ نمی شود، امامت را نیز تا قیامت باقی می داند.^۶

۱. سجستانی، اثبات النبوات، ۱۹۲.

۲. همان، ۱۳۱.

۳. علی بن ولید، تاج العفانند و معدن الفوائد، ۴۸.

۴. سجستانی، همان، ۱۶۳.

۵. کرمانی، المصابیح فی اثبات الإمامة، ۶۴.

۶. علی بن ولید، همان، ۶۹۶۸.

طبق این نظر، خدا بشر را بدون معرفت خلق نمود تا با حکمت خویش امامی را برگزیده و امام به انسانها آنچه را نیاز دارند بیاموزد،^۱ و امام همچون نبی معلم و هادی بشر است،^۲ و همچون پیامبر به قیامت و جهاد و... دعوت می‌کند تا امر خدا انجام شود؛^۳ تا حجت به واسطه او بر امت تمام شود.^۴

اگر برای رسول جانشینی معصوم وجود نداشته باشد، امور دین و احکام دین دچار خلل شده و موجب ظلم و پراکندگی امت خواهد گردید؛^۵ زیرا جوهره امام ملحق به جوهره نبی و کمال امام مشتق از کمال نبی است.^۶ بنابراین، باید امامی باشد تا ادامه دهنده راه رسول بعد از او باشد.^۷ با توجه به اینکه امام معنای باطنی را بیان می‌کند، وجود یک امام و معلم و هادی در بین امت لازم است.^۸

طبق نظر اسماعیلیه در تفسیر حدیث ثقلین، کتاب به واسطه عترت محفوظ مانده و حکم باطنی آن تنها به واسطه امام بیان می‌شود و حکم آن از بین نمی‌رود.^۹ بنابراین، ایشان جایگاه امام را بالاتر از قرآن می‌دانند. کرمانی اطاعت امام قائم به جای ناطق در عالم صغیر و کبیر را لازم دانسته است؛ زیرا امر عالم دین در کمال به امام تعلق دارد.^{۱۰} این امر نشان دهنده آن است که امام قائم نقشی همسان یا بالاتر از ناطق در به کمال رساندن انسانها دارد.

۴- وجود دور رسول و صامت در هر زمان

اسماعیلیه معتقد است بنا بر آیه شریفه «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ

۱. کرمانی، الأقوال الذهبية، ۱۷.

۲. همو، المصباح في اثبات الإمامة، ۶۶؛ علی بن ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ۶۹.

۳. کرمانی، المصباح في اثبات الإمامة، ۶۸.

۴. همان، ۷۲.

۵. همان، ۷۴.

۶. علی بن ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ۶۵.

۷. کرمانی، المصباح في اثبات الإمامة، ۶۳.

۸. همان، ۶۶؛ همو، الأقوال الذهبية، ۲۸.

۹. علی بن ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ۹۹.

۱۰. کرمانی، راحة العقل، ۲۸۲، ۲۸۳. مراد از عالم صغیر، انسان و عالم کبیر، جهان مادی می‌باشد.

شَيْئًا﴾ خدا بشر را بدون معرفت خلق کرد؛ و حکمت او در این امر آموزش سود و ضرر انسانها از طریق امام می باشد^۱ و چون عقل انسان مصالح را به صورت ذاتی تشخیص نمی دهد، خدا طبق مصلحت امامی را بر می گزیند که نظام را حفظ و مصالح را تعلیم دهد.^۲ بنابراین، باید نبی و امام در عالم باشند تا این حقایق را به بشر بنمایانند و معلم و هادی او باشند. بنابراین حکمت الهی وجود یک نبی معلم و مؤید و امام مفضل و مقدم، ضروری می باشد تا تمامی مصالح را آموزش داده و نفس را هدایت نموده و عاقبت او را ختم به خیر نماید.^۳

گروه های متقدم اسماعیلیه از جمله خطابییه قائل بودند: همواره دو رسول در بین امت وجود دارد و زمین هیچ گاه از این دو خالی نخواهد بود که یکی صامت و دیگری ناطق است. در دوران اسلام ناطق محمد و علی علیه السلام صامت می باشد. ایشان با تأویل بردن آیه *﴿ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا﴾*^۴ این اعتقاد را بر تافته بودند.^۵

طبق نظر ایشان ناطق برای نسخ شریعت قبلی می آید و صامت برای نسخ تأویل می آید. هر ناطق باید صامتی به عنوان اساس داشته باشد. اسماعیلیه در تأویل این امر به آیه *﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا﴾*^۶ استناد جسته اند و صامت را برای مشورت در امور دین و دنیا برای ناطق لازم دانسته اند، حتی گاه صامت را همچون ناطق بر تمامی اسرار نبوی آگاه می دانند. ناطق یا رسول ظاهری تفسیر شریعت مجمل را به عهده دارد و صامت به تفصیل باطنی آن از طریق ناطق می پردازد و گاه دور با دو صامت و ناطق کامل می شود.^۷ ناطق، وحی را بدون واسطه و به صورت صریح دریافت

۱. نحل / ۷۸.

۲. کرمانی، *الأقوال الذهبية*، ۱۷.

۳. همان، ۱۸.

۴. همان، ۲۸.

۵. مؤمنون / ۴۴.

۶. اشعری قمی، *المقالات والفرق*، ۵۱. حمیری، *الحوار العین*.

۷. فرقان / ۳۵.

۸. سجستانی، *اثبات النبوت*، ۱۹۱ و ۱۹۲.

می‌کند، اساس وحی را با واسطه و از ورای حجاب دریافت می‌کند و بندگان به واسطه رسولان، وحی را دریافت می‌کنند.^۱ اساس و وصی دارای سی حد است که با اضافه شدن ده حد که فاصله ناطق و اساس می‌باشد، ناطق به نهایت حدود یعنی چهل می‌رسد که همان درجه نبوت و رسالت است. این حدود، باطنی بوده و هر حدی معدن طهارت و زیادت می‌باشد.^۲

اسماعیلیه وجود رسول را برای فهم حقایق باطنی لازم می‌داند تا آنها را برای مردم روشن نمایند. ایشان امام و حجت و داعی را به رکعات نماز مغرب تأویل برده که دعوت باطنی به ایشان جریان پیدا می‌کند و کسی که امام خویش را نشناسد، نمازش پذیرفته نیست. دلیل این تأویل را این سخن رسول خدا ﷺ قرار داده‌اند که: «من مات و لم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة».^۳

۵- امامت

امام حق در نظر اسماعیلیه شخصی از خاندان رسول الله ﷺ است که دارای نص در امور دین و دنیا است و زمام امور بشر به دست اوست تا ایشان را به سعادت دنیا و آخرت برساند.^۴ در این میان، ائمه کسانی هستند که خداوند اطاعت ایشان را به اطاعت خود و اطاعت رسول پیوند زده، همچنان که ولایت ایشان را به ولایت خود و رسول مقرون ساخته است.^۵

۵-۱- اهمیت امامت و علم باطنی او

اسماعیلیه امام را صاحب تأویل باطن می‌دانند، به همین دلیل وجود امام اهمیت خاصی دارد و گرنه دین از ظاهر شریعت فراتر نرفته و به باطن راه نخواهد یافت. راهنمایی انسانها از طریق امام صورت می‌گیرد، تا مردم در شناخت علم افلاک، قوانین نبوی و سنن وضعی به اولیاء الله (خاندان رسول ﷺ) مراجعه کنند.^۶

۱. همان، ۶۰، ۱۴۹.

۲. قرشی، زهر المعانی، ۲۹۲.

۳. قاضی نعمان، تأویل الدعائم، ۱/۱۸۵.

۴. نیشابوری، اثبات الإمامة، ۵۶.

۵. قاضی نعمان، همان، ۱/۶۳.

۶. کرمانی، راحة العقل، ۳۱۱.

امام کسی است که تأویل باطن دین را ارائه می‌نماید و علاوه بر ظاهر به باطن دین نیز توجه دارد.^۱ شناخت امام به معنای شناخت باطن دین به شمار می‌رود.^۲ باطن دارای سه حد است که «امام» به عنوان اصلی مطرح است که حد را آورده و «حجت» که مرتبه بعد از امام است آن را از امام گرفته و «قائم» که هفتمین و آخرین امام است، آن را برپا می‌کند.^۳

جایگاه امام (عترت) در کنار کتاب به عنوان دو جزء از عالم دین مطرح می‌باشد که وجود آن دوازده ناطق سرچشمه گرفته است؛ زیرا ناطق محرک آن دو می‌باشد. کتاب در این تقسیم‌بندی، جامع اموریازده گانه شریعت یعنی شهادت و طهارت و نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و اطاعت و حلال و حرام و احکام می‌باشد.^۴

در تقسیم‌بندی جایگاه ناطق و امام، انسانها در عالم دین پایین‌تر از ناطق و جانشین آنها هستند، و جانشین‌ها در جایگاهی چهارگانه قرار دارند:

برخی از ایشان عبادات ظاهری عملی را آموزش داده و حدود سفلی را که نفس بدان تهذیب می‌گردد و موجب ترقی به تعالی ابدی می‌گردد تعلیم می‌دهند؛

گروه دوم عبادات باطنی علمی و منازل حدود عالی را آموزش می‌دهند که به واسطه معرفت آن سعادت سرمدی قابل وصول می‌گردد؛

گروه سوم در راه تعلیم و آگاهی و کسب فضیلت و قبول علم و اقامه عمل و احسان پیروان هستند؛

گروه چهارم در راه کوچ دادن و کم کردن ائتمار (امر کردن) و قبول و تردد بین شک و نفاق هستند، که مقصود بدان اصلاح است.^۵

طبق این تقسیم‌بندی، امامان در چهار دسته قرار دارند که شامل تعلیم عبادات ظاهری، باطنی، کسب فضیلت و در نهایت اصلاح می‌باشند.

۱. قبادیانی، وجه دین، ۱۲۶.

۲. همان، ۱۳۸.

۳. قاضی نعمان، تأویل الدعائم، ۱/۳۷.

۴. کرمانی، راحة العقل، ۳۰۵۳۰۴.

۵. همان، ۳۳۳.

در نظر اسماعیلیه، ولایت امام، آخرین فرائض است که عالم شرع بدان کامل می شود و خداوند متعال با آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»^۱ بدان خبر داده و آن را واجب کرده است.^۲

در اسماعیلیه، انتخاب امام، حق خداوند متعال است و امت در انتخاب او حقی ندارند؛ زیرا امام معصوم است و عصمت دارای نشان ظاهری نیست تا امت از آن طریق امام را بشناسند. دلیل دیگر اسماعیلیه در عدم تشخیص امام از طرف امت آن است که خداوند متعال به فرشتگان نیز اجازه این انتخاب را نداد و در پاسخ به درخواست آنان که تقاضای خلافة اللہی را داشتند، فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۳. بنابراین، انتخاب امت به دلیل عدم دسترسی به عصمت امام باطل می باشد.^۴ حمید الدین کرمانی با این ادله، سعی در اثبات خطاناپذیر بودن امام اسماعیلی داشته و او را از هرگونه نقدی میرامی کند.

هر چند برخی از استدلالات اسماعیلیه، عقلانی بوده و با اصولی قابل قبول همراه می گردد؛ ولی در غالب موارد با تأویلاتی همراه می شود که سعی در پیوند آسمانی و زمینی بودن امام دارد، و دلیلی مستند به مخاطب نمی دهد تا برای آن پایگاه عقلانی بیابد، علاوه بر آنکه اسماعیلیه در سیر تاریخی خود جایگاه امام را آن چنان که نمایانده اند به انجام نرسانده اند و در بسیاری موارد دچار تناقض گفتار و عمل شده اند. بسیاری از امامان اسماعیلیه برخلاف عصمت عمل کرده و قوانین ظاهری و باطنی را درهم نوردیده و برخلاف اعتقادات خود عمل کرده اند.

۲-۵- مراتب امامت

۱- امام مقیم: بالاترین مرتبه امامت است؛ زیرا صاحب این مرتبه قبل از ناطق قرار دارد و ناطق کسی است که رسالت را آموزش داده و برپا می دارد.

۲- امام اساس: امامی است که اعمال رسالت را برپا می دارد و در کنار ناطق بوده و او را

۱. مائده / ۳.

۲. کرمانی، المصابیح فی اثبات الإمامة، ۷۳.

۳. بقره / ۳۰.

۴. همان، ۷۹.

در نشر رسالت یاری می‌رساند و سلسله امامت مستقر در ادوار زمانی کوتاه از ایشان منشعب می‌شود.

۳. امام متمم: هفتمین امام است که دوره هفتم امامت به او کامل شده و از کمالات ائمه دوره خود بهره‌مند است.

۴. امام مستقر: امامی که می‌تواند از طریق نص، امامت را به فرزند خویش منتقل نماید؛ زیرا او به واسطه عصمت ذاتی می‌داند کدام یک از فرزندانش مستحق امامت هستند.

۵. امام مستودع: امامی که نمی‌تواند امامت را به هیچ یک از فرزندان خویش از طریق وراثت منتقل کند؛ بلکه امامت در زمان‌هایی استثنایی به ایشان واگذار می‌شود. بنابراین، امامت امامتی در دست اوست که باید به صاحب حق برگرداند.

۶. امام القائم بالقوه: شخصی که در امامت ناقص است و برای انتقال از قوه به فعل نیازمند کسی است که او را منتقل سازد.

۷. امام قائم بالفعل: امامی که در ذات و فعل کامل است.^۱

۳-۵- ارتباط آسمانی و زمینی امامت

بزرگان اسماعیلیه در قرن پنجم، ویژگی‌ها، شرایط و وظایف امام را تشریح، و سعی در شرح و بسط مقام آسمانی امام نموده‌اند، و او را به عنوان اساس و جانشین ناطق معرفی کرده‌اند.^۲ حمید الدین کرمانی با تقسیم بندی هفت‌گانه که هر یک را «سور» یا قلعه نامیده است، سعی در آشنا ساختن انسانها با راه‌های آسمانی دارد تا او را به نهایت کمال در معاد برساند.^۳ او علت وجود حروف علوی را از مبدع اول دانسته که عقول هفت‌گانه از آن به وجود می‌آید.^۴ مبدع همان موجود اول و علتی است که موجودات بدان منتهی می‌گردند.^۵ بعد از آن نفس کلی و سپس فلک الافلاک به وجود آمد.^۶

۱. غالب؛ مفاتیح المعرفة، ۱۶۲، ۱۶۳.

۲. کرمانی، المصابیح فی اثبات الامامة؛ همو، راحة العقل.

۳. همو، راحة العقل، ۸۵.

۴. همان، ۲۴۹.

۵. همان، ۱۵۷.

۶. قبادیانی، خوان الإخوان، ۱۳۴.

او «ناطق» را اصل عالم دین معرفی نموده و امام قائم بالفعل را به عنوان «اساس»، زیر مجموعه ناطق دانسته که امامان با تعداد فراوان به حفظ شریعت اشتغال دارند و «کتاب» را امام قائم بالقوه دانسته که شریعت جامع برای عبادت علمی و عملی بوده و شامل اشیاء کثیری می باشد.^۱ رابطه زمینی و آسمانی امام را می توان در جدولی که او به تصویر کشیده و در مقابل هر یک از عوالم ماده یکی از صورت های عقلانی عالم دین را قرار داده به وضوح دریافت.^۲ او اساس را در عالم جسمانی به عنوان ملک کواکب در مقابل عقل ثانی و متمم اول را در عالم جسمانی به عنوان ملک زحل در مقابل عقل سوم قرار داده است.^۳ حدود علویه و سفلیه امامان در جدولی به صورت تفصیلی این گونه ترسیم شده است:^۴

حدود سفلیه		حدود علویه	
رتبه تنزیل	موجود اول: ناطق	فلک اعلی	موجود اول: مبدع اول
رتبه تأویل	دوم: اساس	فلک دوم	موجود دوم: منبعث اول
رتبه امر	سوم: امام	فلک سوم (زحل)	موجود سوم:
رتبه فصل الخطاب (ملک)	چهارم: باب	فلک چهارم (مشتری)	موجود چهارم:
رتبه حکم در حق و باطل	پنجم: حجت	فلک پنجم (مریخ)	موجود پنجم:
رتبه احتجاج و تعریف معاد	ششم: داعی بلاغ	فلک ششم (شمس)	موجود ششم:
رتبه تعریف حدود علویه	هفتم: داعی مطلق	فلک هفتم (زهره)	موجود هفتم:
رتبه تعریف حدود سفلیه و عبادت ظاهری	هشتم: داعی محدود	فلک هشتم (عطارد)	موجود هشتم:
رتبه اخذ عهد و میثاق	نهم: مأذون مطلق	فلک نهم (قمر)	موجود نهم:
رتبه جذب انفس مستجیبه	دهم: مأذون محدود که همان مکاسراس است.	مادون فلک از طبایع	موجود دهم:

۱. کرمانی، راحة العقل، ۱۶۹.

۲. همان، ۲۷۴.

۳. همان، ۲۴۴.

۴. همان، ۲۵۶.

او با تقسیم بندی ادوار صدگانه، هر یک از عوالم جسمانی را مطابق یکی از عوالم دین قرار داده و ناطقان، اساسان و امامان را در صدر جدول به عنوان نطقاء، اوصیاء و متمم قرار داده است، و بدین طریق برگزیده بودن ایشان توسط خداوند متعال را به تصویر کشیده است^۱ که ضمن بیان سلسله مراتب آنها، ارتباط آسمانی و زمینی آنها در جدول ها به خوبی روشن است.

او سه مرتبه از مراتب ده گانه را کلی و هفت تای آن را تابع دانسته است. سه تای کلی شامل رسالت و وصایت و امامت است که رسالت شامل تأسیس قوانین عبادت عملی ظاهری به واسطه تنزیل، وصایت شامل قیام به تنزیل و تأسیس قوانین عبادت عملی باطنی به واسطه تأویل، و امامت شامل امر و سیاست امت است که متعلق به آبادانی حرث و نسل از حیث ظاهری و باطنی می باشد. هفت تای بعدی تابع سه تای اول بوده و بین مراتب ده گانه طبقه بندی به گونه ای وجود دارد که طبقه بالاتر بر طبقه های تحتانی سیطره دارند، ولی طبقه های زیرین نمی توانند بر طبقه های فوقانی مالکیت داشته باشند.^۲

امام بعد از نبی، رابط انسانها با عالم باطن بوده و ضمن آگاهی از رموز قرآن، هادی و معلم امت است که به عنوان حاکم الهی از سوی خداوند متعال باعث امان امت، وسیله استغفار، حفظ نظام، اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر، تزکیه نفوس، و اجرای حدود بوده و موکل عالم و قادری است که خداوند متعال او را مسؤول عالم صغیر یعنی بشر قرار داده است.^۳

۴-۵- دلایل عقلی و نقلی بر وجوب امامت

حمید الدین کرمانی برای وجوب امامت به دلایل عقلی و نقلی استناد کرده است.

۴-۵-۱- دلایل عقلی:^۴

۱-۴-۵- پیامبر ﷺ حکمت الهی را از سوی خداوند متعال آورده است و باید آن را

۱. همان، ۲۴۸ و ۲۵۶.

۲. همان، ۲۵۲-۲۵۴.

۳. کرمانی، المصباح فی اثبات الإمامة، ۶۳-۷۳.

۴. همان، ۶۳-۷۲.

به همه انسانها برساند. از آنجا که انسانهای زمان ایشان نمی توانستند یکجا حکمت را دریابند و امکان وجود همه انسان ها در یک زمان وجود ندارد و از دیگر سو، ممکن نیست پیامبر ﷺ تا قیامت همه امت ها را دریابد؛ بنابراین، باید امامی بانص، برای رساندن این امانت تعیین شود.

۲-۱-۴-۵- از آنجا که امکان تحریف در قرآن و شریعت پیامبر ﷺ وجود دارد، به واسطه حکمت واجب است که شخصی مراقب حفظ آن از تغییر و تحریف باشد. این امر به دست امام انجام می شود.

۳-۱-۴-۵- از آنجایی که پیامبر ﷺ قرآن و شریعت را به زبان عربی بیان کرده است، احتمال معانی و تأویلات زیادی در آن می رود؛ در مورد معانی مختلف سه احتمال وجود دارد:

الف) همه معانی صحیح باشند؛ در این صورت دانستن همه معانی واجب است. ب) یک یا دو معنا از آن معانی صحیح و باقی معانی اشتباه و موجب گمراهی باشند؛ پس دانستن آن معانی واجب است تا از معانی اشتباه پرهیز شود.

ج) تمامی معانی ظاهری اشتباه و موجب گمراهی باشند. طبق هر یک از سه وجه معانی، باید معلم و امامی باشد تا به یکی از این سه وجه راهنمایی کرده و راه صحیح را آموزش دهد.

۴-۱-۴-۵- شریعت با اجرای حدود، راه ظلم را می بندد و چون بشر از اجرای حدود می ترسد، از انجام اعمال ناپسند دوری می کند. حکمت الهی اقتضا دارد امامی این حدود را اجرا کند تا امنیت از بین نرود.

۵-۱-۴-۵- خداوند متعال انسانها را مختار آفریده و جزا را مطابق عمل آنها قرار داده است، و به واسطه عدل خود باید انسانها را از خیر و شر آگاه سازد. این امر باید بعد از رسول ادامه یابد و گرنه عدل الهی باطل خواهد شد. برای کامل شدن عدل الهی باید امامی بعد از رسول باشد تا امت را از عذاب الهی برهاند.

۲-۴-۵- دلایل نقلی:^۱

۱-۲-۴-۵- با توجه به این که خواسته های انسانها متفاوت است، حکمت الهی اقتضا

دارد بین مردم حاکمی باشد که حکم قطعی صادر کند و خداوند متعال فرموده است: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۱ و در اینجا حاکم همان امام است.

۲-۴-۵- چون خدا عادل است و امت زمان رسول ﷺ از وجود ایشان بهره مند بودند، بر خدا واجب است که امتهای بعد را از امام خالی نگذارد تا ایشان نیز همچون رسول ﷺ امان امت بوده و نظام را حفظ نمایند؛ زیرا خدا بنا بر ﴿وَ اتَّبِعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ طلب وسیله را واجب کرده و محال است خدا با اینکه دستیابی به وسیله را واجب کرده است، وسیله‌ای قرار ندهد و کسی که جای رسول قرار می‌گیرد همان امام است.

۳-۴-۵- خداوند متعال پیامبر ﷺ را به سوی تمامی مردم گسیل داشت و پیامبر ﷺ با نهایت تلاش امر پروردگار را در زمان حیات به انجام رسانید، ولی افرادی که دین به آنها نرسیده بیش از کسانی هستند که در زمان پیامبر ﷺ هدایت شدند. با توجه به این که پیامبر ﷺ برای همیشه در دنیا نیست تا همگان را دعوت نماید و طبق وعده الهی دین اسلام را بر همه ادیان چیره خواهد شد، لازم است امامی به جای رسول ﷺ باشد تا امر خداوند متعال را تحقق بخشد.

۴-۴-۵- خداوند متعال به پیامبر ﷺ فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾^۲ و پیامبر ﷺ مأمور بود اموال همه مسلمین را گرفته و آنان را پاک سازد، ولی با توجه به عدم حضور دائمی پیامبر ﷺ در بین امت، باید امامی این مأموریت را عهده‌دار گردد. ۵-۴-۵- خداوند متعال قضاوت در امور اختلافی را به خدا و رسول ارجاع داده است و این امر در بعد از رحلت رسول ﷺ باید به امامی واگذار شود که جانشین ایشان است، در غیر این صورت امور اختلافی حل نخواهد شد.

۶-۴-۵- قیاس در مواردی که نفس دچار شک و تردید شده، موجب اطمینان نفس می‌گردد، حال آنکه خدا مردم را از قیاس منع نموده و فرموده: ﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ﴾

۱. نساء / ۶۵.

۲. مائده / ۳۵.

۳. توبه / ۱۰۳.

فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ؛^۱ پس حکم آن را به خدا برگردانده - نه مردم - و قیاس را رد و بدان تأکید نموده: ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾.^۲ بنابراین، به علت منع قیاس، باید بعد از پیامبر ﷺ امامی باشد که حکم نماید.

۵-۴-۲-۷- چون خداوند متعال فرموده است: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾^۳ اگر در زمانی امام نباشد، این قول خداوند دروغ خواهد بود، حال آنکه در گفتار خدا احتمال دروغ نیست، پس هر زمانی امامی دارد.

۵-۴-۲-۸- خداوند متعال سه نوع اطاعت خدا و رسول و صاحبان امر را بر بندگان واجب کرده است که هر یک از دیگری جداست: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾.^۴ مخاطبان این آیه همه مؤمنین هستند و تخصیصی ندارد. محال است خدا اطاعت خود را بر بنده واجب کرده و آن را همراه با اطاعت خود و رسول قرار دهد ولی آن شخص را تعیین نکند یا همچون رسول معصوم قرار ندهد، در نتیجه شخصی که اطاعت امر او واجب شده، همان امام است.

۵-۴-۲-۹- حکمت خداوند متعال مبتنی بر آن است که بر هر خلقتی که عالم و قادر نیست، شخص عالم و قادری را موکل می‌سازد. او در عالم کبیر که دنیا و افلاک است، فرشتگان را موکل نموده و در عالم صغیر که انسان و اعضای اوست، نفس را موکل نموده است. خدا پیامبر ﷺ را برای تعلیم شریعت فرستاده که بین اعمال شرعی جمع نماید؛ زیرا اعمال به تنهایی علم ندارند و بنابر حکمت الهی حفظ اعمال واجب است و باید امر آن به امامی واگذار شود که شریعت را کامل نماید و خدا بدان خیر داده: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾.^۵

اصل امامت در اسماعیلیه دارای اهمیت خاصی است؛ زیرا ایشان امامت را اصل دین

۱. شوری / ۱۰

۲. نساء / ۵۹

۳. اسراء / ۷۱

۴. نساء / ۵۹

۵. مائده / ۳

دانسته و آن را موجب صلاح دین و دنیا می دانند. نیشابوری در این باره بیان می دارد:

اثبات امامت موجب اثبات رسالت می گردد؛ ولی هر کس به رسول اقرار نمود، به امام اقرار نکرده است؛ زیرا رسول در تمامی زمانها نیست، حال آنکه امام در تمامی زمان ها وجود دارد. خدا امام را رسول^۱ و رسول را امام^۲ نامیده است و امام، جانشین رسول در زمان خویش است. امام به شریعت پیامبر ﷺ عمل می کند؛ ولی به جایگاه او نمی رسد. امامت امری است که با فطرت و عقل و سیاست فهمیده می شود و در هر شریعتی واجب است، همچنان که وجوب صانع ضروری است. ولی مردم در مورد صانع بعد از وجوبش اختلاف کردند، همچنان که بعد از التزام به پذیرش امام در آن اختلاف کردند؛ اما شایسته است انسان از هواهای نفسانی دست برداشته و امامت را تنها به کسی نسبت دهد که دارای علم و معرفت کافی بوده و شرایط امامت را دارا باشد.^۳

بنا بر این، امامت در اسماعیلیه از اصول پذیرفته شده ای است که بر وجوب آن استدلال شده و سعی در اثبات آسمانی بودن امام شده است. در این دیدگاه، امام برگزیده الهی بوده و به اجرای احکام و حدود الهی پرداخته و از حقایق و باطن و رموز قرآن آگاه است.

۵-۵- تداوم امامت در خاندان رسول ﷺ

اسماعیلیه، تداوم امامت را امری لازم دانسته و آن را در خاندان رسول منحصر می داند. سجستانی با استدلال به آیاتی از قرآن^۴ گفته است:

برای انسانها در طول زمان امامی است که به امر خدا به راه مستقیم هدایت می کند. پس واجب است که در هر زمانی امامی باشد که زمین

۱. «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (مریم / ۵۴).

۲. «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره / ۲۴).

۳. نیشابوری، احمد بن ابراهیم، اثبات الإمامة، ۲۷-۳۰.

۴. «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء / ۷۱). «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (رعد / ۷). «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَنْفُسِنَا» (انبیاء / ۷۳).

از آن خالی نباشد و چنان که بعضی عوام پنداشته اند خداوند متعال امر خلقش را رها نکرده و به هر کسی نسپرده است، بلکه امر امامت تنها به اولیاء برگزیده سپرده شده است.^۱

ناصر خسرو با استدلال به آیات و روایات، امام را از فرزندان رسول دانسته که به فرمان رسول در این مسند قرار گرفتند:

با توجه به این که انسان بدون معرفت به راه راست هدایت نمی شود و انسان با اختیار خود نمی تواند امام را انتخاب کند و چون خدا دانای غیب است و گرمی ترین افراد نزد خدا با تقواترین ایشان است. کسی به خدا نزدیک تر است که قرآن و شریعت را بهتر بداند و از حکمت نهفته آن آگاه تر باشد و بتواند از ظاهر شریعت به باطن آن راه یابد.^۲

اختصاص امامت به خاندان رسول موجب می شود تا وراثت امامت، امری ثابت در نظر اسماعیلیه باشد و به همین دلیل انتقال امامت از برادر به برادر جز در مورد حسنین علیهم السلام جایز نیست.

۶-۵- ویژگی ها و اوصاف امام

ویژگی های امام در اسماعیلیه از حیث استدلالی بسیار نزدیک به استدلالات شیعه اثناعشری است، با این تفاوت که در مصادیق بعد از امام صادق علیه السلام دچار تفاوت گردیده، و در عمل، برخی خصوصیات قابل تطبیق با ائمه بعدی نبوده و بین اسماعیلیه در مصادیق اختلافاتی رخ داده است.

اثبات وصایت امام علیه السلام از طریق نص و عصمت^۴ و علم امام^۵ از جمله ویژگی هایی است که مورد توجه اسماعیلیه بوده است. ایشان در مورد علم غیب ائمه، شفاعت و

۱. سجستانی، الافتخار، ۷۰-۷۱.

۲. قبادیانی، وجه دین، ۱۳-۲۵.

۳. سجستانی، همان، ۶۵؛ قرشی، زهر المعان، ۱۵۷.

۴. کرمانی، المصابیح فی اثبات الإمامة، ۷۴-۸۲.

۵. علی بن ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ۴۹، ۶۶، ۶۸.

عدم غلو در شأن ایشان^۱، مرجع بودن ائمه در امر دین^۲، اختصاصی بودن علم ائمه و انتقال آن از امامی به امام دیگر^۳ و انتساب امامت به خاندان پیامبر ﷺ^۴ دارای نظری اعتدالی بودند؛ هر چند در طول تاریخ اسماعیلیه غلو در شأن برخی امامان اسماعیلی به تدریج رخ داده و تغییراتی در نگرش ایشان روی داده است.^۵

اسماعیلیان قائلند در هر عصری باید امام هدایتگر معصومی باشد،^۶ اما بسیاری از امامان اسماعیلی با استدلال‌های پیشینیان خود مبتنی بر عصمت امام مطابق نبوده‌اند و یا علم آنان شامل علم غیب نبوده و تنها ایشان با ارائه تفسیری باطنی سعی در قانع نمودن پیروان خود داشته‌اند.

۱-۶-۵- وجود نص بر امام

شیعه قائل به تنصیب بر امامت امام از طریق معصوم می‌باشد، اسماعیلیه دلایلی عقلی و نقلی بر این امر اقامه کرده‌اند. برخی ادله مبتنی بر آیات قرآن بوده که خداوند متعال وصیت را بر امت واجب کرده است.^۷

دلایل نقلی شامل تعیین وصی در انبیاء پیشین، امکان تعیین وصی توسط پیامبر ﷺ و انتخاب بهترین توسط ایشان، اجماع بر جانشینی علی علیه السلام در غزوه تبوک به جای پیامبر ﷺ همچون جانشینی هارون به جای موسی علیه السلام، امر به وصایت توسط نبی و نهی از ترک آن، انتخاب علی علیه السلام به عنوان بهترین وصی شبیه هارون، دعوت در یوم الدار و معرفی علی علیه السلام به عنوان اولین جانشین و وصی می‌باشد.^۸

۱. قاضی نعمان، المجالس والمسائرات، ۷۸ و ۸۱.

۲. همان، ۱۸۴.

۳. همان، ۲۴۷.

۴. همان، ۳۶۸-۳۶۹.

۵. جان احمدی، حمید الدین کرمانی و بازاندیشی تئوری امامت اسماعیلیه، فصلنامه علمی پژوهشی اندیشه نوین دینی، پاییز ۹۰، ش ۲۶، ۴۷-۴۸.

۶. قاضی نعمان، همان، ۱۰۸-۱۰۹.

۷. بقره / ۱۸۰، ۱۸۳؛ نساء / ۵۹.

۸. علی بن ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ۶۰-۶۴.

علاوه بر این موارد اسماعیلیه انتخاب امام را در اختیار انسانهای عادی نمی‌داند؛ زیرا امام اجرای احکام شریعت را به عهده دارد و تنها او از آنها با خبر است و می‌تواند آنها را به اجرا در آورد، ضمن اینکه ولایت برخی امور بر عهده امام است و کسی که امام را انتخاب می‌کند، باید به امور مورد نیاز امام آگاهی داشته باشد، حال آنکه امت از این توانایی برخوردار نیستند. امت نمی‌توانند در انتخاب امام به جای رسول و کالت، ولایت، خلافت و نیابت کنند، همچنان که کسی به جای دیگری نمی‌تواند در طلب حق قیام کند و انتخاب امام معصوم از طرف امت محال است؛ زیرا عصمت دارای نشانه‌های خاصی نیست تا امت بدان قیام کند. اسماعیلیه در انتخاب امام اجماع امت را حجت نمی‌داند، زیرا اجماع‌های بسیاری وجود دارند که حجت نبوده‌اند، همچون اجماع اکثر یهودیان و مسیحیان بر عدم پذیرش پیامبر اسلام ﷺ که از قبول اسلام سرباز زدند.^۱

دلیل نقلی اسماعیلیه در نفی اختیار امت در انتخاب امام مبتنی بر آیه نفی انتخاب خلیفه الهی توسط ملائکه می‌باشد؛ زیرا خدا با توجه به عصمت و طهارت ایشان آنها را توبیخ نموده و فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۲؛ بنابراین عدم اختیار امت در انتخاب امام محرز می‌باشد.^۳

۲-۵-۶- عصمت و دلایل عقلی و نقلی و وجوب آن

عصمت ذاتی آن است که امام به هیچ عنوان دچار خطا و اشتباه نمی‌شود؛ زیرا خداوند متعال این خصوصیت را به امام عطا کرده است.^۴ البته امت راهی برای شناخت عصمت امام ندارند تا بتوانند امام را انتخاب کنند.^۵

کرمانی شش دلیل عقلی بر عصمت امام اقامه کرده که شامل این موارد است:

وجوب عصمت امام در جانشینی رسول برای نجات امت، جلوگیری از مصرف

۱. کرمانی، المصابیح فی اثبات الإمامة، ۷۷-۷۹؛ علی بن ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ۷۷-۷۸.

۲. بقره/۳۰.

۳. کرمانی، همان، ۷۹؛ علی بن ولید، همان، ۷۸.

۴. غالب، مفاتیح المعرفة، ۱۶۳.

۵. علی بن ولید، همان، ۷۸.

خمس، زکات و صدقه توسط امام غیر معصوم در امور غیر الهی، و جوب هدایت توسط امام معصوم برای گمراه نشدن انسانها، اجرای حد توسط امامی معصوم در مورد هر گناهی، ایمن بودن امام در امور شرعی برای مصونیت بخشی امت در آن امور، انتقال علم و حکمت از رسول به امت توسط امام.^۱

آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۲ دلیل نقلی بر عصمت امام است؛ زیرا خداوند متعال اطاعت خود را به رسول متصل نموده است؛ بنابراین، باید امام همچون رسول معصوم باشد.^۳

۳-۶-۵- علم امام و حضوری بودن علم ایشان

امام به عنوان معلم و هادی بشر باید کامل‌ترین علوم را در اختیار داشته باشد و همان‌گونه که خداوند متعال فرموده: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى»^۴ امام باید هدایت یافته‌ترین فرد باشد تا بتواند سایرین را هدایت نماید.

استدلال اسماعیلیه در علم امام برای آموزش انسانها این است که تمامی انسانها محتاج یادگیری هستند و هر یک از دیگری یاد می‌گیرند تا به موردی برسند که از کسی یاد نگرفته است و تنها با تأیید آن را قبول کرده باشد. نیاز انسانها به تعلیم، موجب وجود معلم می‌گردد و معلم‌ها نیز باید نهایی داشته باشند، که آن نهایت پیامبر و امام است. اگر تعلیم امام و نبی نبود، هیچ کس نمی‌توانست انسانها را به راه راست راهنمایی کند.^۵

۴-۶-۵- افضلیت امام

امام باید با فضیلت‌ترین، داناترین و شریف‌ترین مردم باشد، خداوند متعال افضلیت امام را در سه امر علم و جهاد و تقوا^۶ یاد کرده است.^۷

۱. کرمانی، المصابیح فی اثبات الإمامة، ۷۴-۷۶.

۲. نساء / ۵۸.

۳. همان، ۷۵-۷۶.

۴. یونس / ۳۵.

۵. نیشابوری، اثبات الإمامة، ۵۷.

۶. نساء / ۹۶-۹۷؛ زمر / ۹؛ حجرات / ۱۳.

۷. نیشابوری، همان، ۷۴-۷۵.

آیاتی از قرآن^۱ بیانگر آن است که امام باید فردی با شایستگی کامل و به دور از هرگونه اشتباه باشد و امامت و خلافت تنها شایسته صالحان است و به مشرکان نمی‌رسد و میراث آن تنها در بین علمای برگزیده می‌باشد.^۲ بنابراین، هر کس در جاهلیت بت پرست بوده و به شرک آلوده شده است، شایسته امامت نیست.^۳ هر چند اسماعیلیه، وجود نص، عصمت، علم و افضلیت را در امام واجب می‌داند، ولی دایره و کیفیت تصحیح آنها در تاریخ اسماعیلیه مشهود نیست و تاریخ اسماعیلیه شاهد شکسته شدن این خصوصیات در انتخاب امام بوده است.^۴

۶- شناخت امام، چگونگی تعیین و نصب او

۶-۱- معرفت امام

اسماعیلیه ایمان و معرفت به وحدانیت خداوند متعال و رسالت حضرت محمد ﷺ را واجب می‌داند و تأویل این ظاهر را به معرفت امام می‌داند، گویا امام قلب اعضا و جوارح بوده و مرکز فرماندهی اعضا می‌باشد؛ زیرا خداوند متعال بر هر عضوی ایمان را به حسب توانایی آن واجب نموده است.^۵ کسی که عارف نباشد، حجتی بر او نیست و هر کس به او امر و نواهی الهی گردن نهاد، ظاهر و باطن دین را بر پا داشته است. معرفت از طرف امام افاضه می‌شود؛ زیرا علم ظاهر جز از طریق امام ثابت نمی‌گردد، امام علی علیه السلام فرموده: «قیمة کل امرئ ما کان یحسنة».^۶

۱. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره / ۱۲۴).

۲. یونس / ۳۵.

۳. علی بن ولید، تاج العقائد ومعادن الفوائد، ۷۵.

۴. علی بن ولید، الذخيرة في الحقيقة، ۸؛ رک: بهمن پور، اسماعیلیه از گذشته تا حال، ۳۵۳-۳۶۴: هر زمان که گروهی از اسماعیلیه قدرت می‌گرفته، امامت نیز به همان گروه رسیده است. هم اکنون نیز امامت اسماعیلیه در دوران حاضر به سه گروه طبیعی ها، نزاری ها و دروزیان تقسیم شده و نمونه متجدد آن آقاخان می‌باشد که با وابستگی به انگلستان وفاداری تام به حکومت آن داشته و امامت اسماعیلی به جای تابعیت از احکام اسلام، پیروی کامل از حکومت غربی دارد.

۵. قاضی نعمان، تأویل الدعائم، ۱ / ۵۵-۵۶.

۶. همان، ۱ / ۵۸-۵۹.

اسماعیلیه در تأویلات خود، امام و حجت را به دودست در وضو تشبیه کرده‌اند که باید بدانها اقرار کرده و از ایشان اطاعت نمود. در صورتی که امام نصب شده باشد، معرفت به امام را بعد از اقرار به انبیاء الهی و رسولان قرار داده‌اند و در صورت عدم نصب امام باید امامی منصوب گردد تا امر بعد از نبی به او برسد.^۱

ایشان تأویل نماز را اجابت دعوت امام زمان دانسته‌اند، و قبولی نماز را مبتنی بر معرفت امام زمان قرار داده‌اند. بنابراین، عدم اجابت ولی زمان موجب عدم پذیرش عمل می‌شود؛ زیرا عمل بعد از معرفت حاصل می‌شود و معرفت امام نیز مقرون به معرفت رسول است که خدا اطاعت او را با اطاعت امام مقرون ساخته است؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرمودند: «من مات وهو لا يعرف إمام زمانه... مات میتة جاهلیة». اسماعیلیه در اینجا مراد از معرفت را تصدیق امام قرار داده است.^۲

هر چند اصالت عمل به معرفت بوده و قبولی اعمال مبتنی بر آن است، اما تأویلات باطنی برخی از اسماعیلیان اولیه از حد متعارف خارج شده و با ذهنیات امامان برساخته آنان همراه گردیده است تا آنجا که قرامطه محرمات را مباح، و تعرض به مردم و گرفتن اموال آنان را با مشرک دانستن آنها جایز دانسته‌اند. آنان با استناد به آیه «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»^۳ قتل ایشان را به منزله قربانی و تعظیم شعائر الهی دانستند و آن را تأویل آیه «وَمَنْ يُعْظِمِ شَعَائِرَ اللَّهِ»^۴ دانستند.^۵

۲-۶- روش تعیین و نصب امام به نص الهی

اسماعیلیه در تعیین امام دلایل عقلی و نقلی ارائه کرده‌اند. از جمله اینکه انسان به دلیل عاقل بودن، نیازمند امامی است که دارای عقل کامل به صورت عطایی از جانب خداوند متعال باشد؛ زیرا هر انسانی می‌تواند علم اکتسابی را کسب کند و این امر

۱. همان، ۱/ ۱۰۲-۱۰۳.

۲. همان، ۱/ ۱۸۷.

۳. توبه / ۵.

۴. حج / ۳۲.

۵. اشعری قمی، المقالات والفرق، ۸۴-۸۵.

امتیازی برای امام محسوب نمی‌شود.^۱ از طرفی امام، کارگزار امور شریعت است و باید به تمامی امور امامت آگاهی داشته باشد، بنابراین، امت نمی‌تواند انتخاب‌گر امام باشد؛ زیرا کسی که امام را انتخاب می‌کند باید به تمامی شریعت و احکام آگاهی داشته باشد، حال آنکه امت در تشخیص امام از این توانایی برخوردار نبوده و نمی‌تواند امام را انتخاب نمایند.^۲

با توجه به اینکه انتخاب برگزیده‌ترین فرد توسط بشر امکان ندارد، تعیین امام تنها از راه نص ممکن است و چون امامت امری ظاهری نیست که با علائم جسمانی همچون کم یا اضافه شدن عضوی مشخص گردد، شناخت امام جز از طریق رسول امکان‌پذیر نمی‌باشد و رسول باید از طریق نص و توقیف امام را مشخص سازد.^۳

کرمانی، دلایلی عقلانی بر صحت نص بیان نموده و به اموری اشاره کرده که تنها با نص قابل حصول است: متفرع بودن امامت نسبت به نبوت و توقف صحت آن بر نص، صحت اجرای حکم الهی تنها از طریق نص، انتخاب اصلح بر اساس شناخت درونی، حصول معرفت دینی تنها از طریق رسول و انتخاب او، عدم بطلان نبوت با اجماع یهود و نصاری علیه ایشان، که تمامی این امور مستلزم نص می‌باشند.^۴ او با استناد به دو آیه قرآن دلیل نقلی خویش را ارائه نموده است: یکی آیه «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ»^۵ است مبتنی بر اینکه خداوند متعال تنها صاحب اختیار است. پس، انتخاب امام به انتخاب خدا و رسول است. از طرفی خدا انتخاب خلیفه را به ملائکه واگذار نکرد و فرمود: «إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛^۶ بنابراین، انتخاب امام جز با نص الهی صحیح نیست.^۷

ناصر خسرو برای تعیین مصداق امام از طریق شریعت با ادله نقلی از طریق نفی و

۱. قبادیانی، وجه دین، ۱۰-۱۱.

۲. کرمانی، المصباح فی اثبات الإمامة، ۷۷؛ علی بن ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ۷۶.

۳. کرمانی، همان، ۸۱.

۴. همان، ۸۰-۸۲.

۵. قصص / ۶۸.

۶. بقره / ۳۰.

۷. کرمانی، همان، ۸۱-۸۲.

اثبات، این چنین استدلال می‌کند:

هر گروهی نمی‌تواند در مورد امامت ادعای حقانیت کند؛ زیرا حق یکی است و بقیه باطلند، طبق آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ شیعه امام را از فرزندان رسول می‌داند، و دیگران امامت فرزندان رسول را از طرفی روا دانسته و از طرفی گفتند جایز است که از فرزندان رسول نباشد. ما [امامت را] در مورد فرزندان رسول روا دانسته و در غیر فرزندان رسول با ایشان مخالفیم؛ بنابراین، ما از استدلال بی‌نیازیم و دیگران باید بر نظر خویش حجت بیاورند. پیامبر ﷺ فرمود: «العلماء ورثة الأنبياء». و شیعه معتقد است، تنها ورثه رسول دانایند، ولی دیگران گفتند: هر کس دانا باشد، ورثه رسول است، پس شیعه دارای حجت است، و دیگران باید حجت بیاورند. بنابراین، امام باید از فرزندان رسول باشد.^۲

اسماعیلیه در تنصیبی که نسبت به امامت شده به خاندان رسول ﷺ تصریح کرده و اصل آن را به آیه قرآنی مستند ساخته است و خاندان رسول را اصلی استوار دانسته که ائمه عليهم السلام از آن نشأت گرفته‌اند.^۳ تداوم این شجره بعد از پیامبر ﷺ، علی بن ابی طالب عليه السلام می‌باشد که در ایمان سبقت داشته و برگزیده نسل عبدالمطلب بود.^۴ تداوم این نسل در حسنین عليهم السلام است که پیامبر ﷺ فرمود: «الحسن والحسين إمامان إن قاما، وإن قعدا، وأبوهما خير منهما» طبق استدلال ایشان اگر رسول این امر را ترک کرده بود، امامت بر امت واجب نبود، هر چند مخالفان، نص و وصیت را انکار کرده‌اند و خود معترفند که امامت سه خلیفه به نص نبود.^۵ چون اسماعیلیه کار امام را بر اساس تأویل می‌دانند، تداوم نسل ائمه را از نسل نبی و وصی لازم دانسته و سیرائمه را این چنین بیان نموده‌اند: امام چهارم سید العابدین علی بن الحسین، امام پنجم محمد الباقر،

۱. نساء/ ۵۹.

۲. قبادیانی، وجه دین، ۱۴-۱۵.

۳. همان، ۱۲.

۴. سجستانی، الافتخار، ۶۷-۶۸.

۵. علی بن ولید، تاج العقائد و معدن الفوائد، ۶۶.

امام ششم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، امام هفتم که به دلیل ترس از ظالمان مخفی شده محمد بن اسماعیل می باشد.

طبق این تقسیم بندی، اسماعیلیه تعداد هفت امام را واجب دانسته و کمیت مطلق را در عدد هفت می دانند.^۱ در تداوم نسل امامان اسماعیلیه، یکی از شرایط امام، عقیم نبودن اوست که موجب صلاحیت امامت می گردد.^۲

هر چند استدلال اسماعیلیه در تعیین و نصب امام بر اصولی عقلی بنیان نهاده شده؛ ولی در عمل دچار تناقضات بسیاری شده است، از جمله در بخش آینده خواهد آمد که در مورد امام هفتم که باید مهدی بوده و نجات بخش امت باشد، مهدی های بسیاری ظهور یافته اند که برخی پس از ناکامی از بین رفته و برخی با آرمان های بیان شده مطابقت نداشته اند.

۷- پایان تاریخ

اسماعیلیه تاریخ مقدس را به هفت دوره تقسیم نموده اند که هر هفت دوره آن به دور هفتم منتهی می شود، در این ادوار، آخرین و هفتمین دور آن را به قائم القیامة اختصاص داده اند که در آن بعثت صور روحانی رخ می دهد و نهایت همه رسولان به قائم ختم می شود.^۳

در هر یک از ادوار، قائم، صاحب دور هفتم است که اهل آن دور را بر خطاهایی که مرتکب شده اند محاسبه می نماید.^۴ قائم یوم القیامة موسوم به یوم الفصل بوده که بعد از منازعات و دشمنی ها، قائم بین ادیان را جدا کرده و حقایق آشکار می شود و اهل ادیان را مجبور به بازگشت به حقایق و پایداری بدان می نماید.^۵

اسماعیلیه پایان تاریخ یا معاد را با تأویل بردن آیات قرآن تنها شامل معاد روحانی

۱. همان، ۷۱- ۷۲.

۲. حامدی، کنز الولد، ۱۹۳.

۳. سجستانی، اثبات النبوات، ۱۶۷- ۱۶۸.

۴. غالب، الإمامة و قائم القیامة، ۳۰۴.

۵. سجستانی، همان، ۱۹۱.

دانسته و معاد جسمانی را منکر می‌شوند. سجستانی بعثت اموات را قول اهل ظاهر دانسته و با ارجاع معرفت به قلب، رجعت جسمانی یعنی جمع شدن استخوان‌های پوسیده به واسطهٔ نفخ صور را بدون برهان دانسته و امری غیر فطری می‌داند و خدا را از چنین امر محالی منزه می‌داند.^۱

اسماعیلیه معاد را لازم می‌دانند؛ زیرا خداوند متعال هر کس را به اندازهٔ کارش مزد داده و قائم قیامت که خداوند شریعت است باید افراد را مطابق کارشان مزد دهد.^۲ طبق این نظریه شش پیامبر پیشین برای اجرای امور آمدند، و هریک از پیامبران به یکی از روزهای هفته اختصاص دارند و امام هفتم که همان قائم قیامت است روز شنبه برای جزای خلق می‌آید که روز آسایش برای کسانی می‌باشد که این روزها را به حقیقت شناخته‌اند. علت انتخاب شنبه، بر اساس شریعت موسی علیه السلام می‌باشد؛ زیرا در شریعت موسی علیه السلام شنبه تعطیل بود و کاری انجام نمی‌شد، همچنان‌که در زمان قائم القیامه عملی انجام نمی‌پذیرد.^۳ امتیاز قائم قیامت نسبت به سایر پیامبران این است که او دارای سه مرتبه نبوت، وصایت و قیامت می‌باشد.^۴

در این قیامت که یوم الحساب و یوم الجزاء نامیده می‌شود، اشیائی که به غایت و نهایت خود رسیده‌اند شمارش می‌شوند.^۵ قیامت که یوم الفصل نیز نامیده می‌شود، بعد از دعوی اهل شریعت هاست که به منازعه به اقامهٔ حق پرداخته‌اند؛ زیرا هریک به پیروی از دین خود پرداخته و دیگری را تکفیر کرده‌اند. هریک برای خود روش و طریقی برگزیده‌اند؛ وقتی دشمنی و دعواها به غایت و نهایت برسد قائم به حق برخاسته و بین ادیان به واسطهٔ کشف حقایق قضاوت کرده و تأویلات و حقایق، پرتو افکن خواهد شد. اسماعیلیه با تأویل آیهٔ «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»^۶ منظور این آیه را قائم می‌داند

۱. همو، الافتخار، ۸۵.

۲. قبادیانی، وجه دین، ۴۸.

۳. همان، ۵۲؛ قاضی نعمان، تأویل الدعائم، ۱ / ۱۵۴.

۴. قبادیانی، همان، ۱۵۴.

۵. سجستانی، اثبات النبوات، ۱۶۶-۱۶۷.

۶. زمر / ۶۹.

که در روز قیامت در حضور کتاب و انبیاء و شهداء بین مردم، به حق قضاوت خواهد کرد؛ اهل ادیان ملزم به رجوع به حقایق و ثبات به آن شده و نهایت تمامی رسولان نیز به قائم خواهد بود.^۱

طبق آیه «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ»^۲ میقاتی که اولین و آخرین در آن جمع می‌شوند، «یوم معلوم» و «دور کشف» است که مدت زمان آن پنجاه هزار سال است و حساب نزد قیام قائم واقع شده و او مطابق حساب هر فرد ثواب داده و عقاب می‌کند.^۳

۸- ناطق هفتم و امام آخر

اسماعیلیه هر دور آئمه را به هفت منتهی می‌داند و جواهر جسمانی را به ازاء ناطقان و اشیاء ملحق به آن را به ازاء اساس قرار داده‌اند. به تبع آن، زمان‌های ایشان را نیز هفت دور می‌داند؛ به همین مناسبت اسماعیلیان نخستین تجاوز آئمه را از هفت جایز ندانسته‌اند.^۴ در نظر ایشان عدد هفت دارای خاصیت ویژه‌ای است که حالات جدیدی از نفس ظاهر شده و بر آئمه شش‌گانه پیشی می‌گیرد و این امر را بر اهل ظاهر غیر قابل فهم دانسته و با استدلال تعیین عدد هفت را بر هر عددی قابل ترجیح می‌دانند.^۵

در ادوار آئمه، بعد از هرامامی حجت او می‌آید؛ ولی حجت قائم قبل از دعوتش می‌آید و هر کس او را اجابت کند در دعوت او داخل می‌شود، و هر کس او را تا زمان قیام اجابت نکند، اجابتش قبول نمی‌شود.^۶

دور هفتم، آخرین ادوار بوده که مربوط به قائم به عنوان متمم نطقاء می‌باشد. در این

۱. سجستانی، اثبات النبوات، ۱۶۸-۱۶۹.

۲. واقعه / ۴۹-۵۰.

۳. قاضی نعمان، تأویل الدعائم، ۱ / ۴۳.

۴. اعتقاد به هفت امام در اسماعیلیه کنونی تغییر یافته و هم اکنون امام چهل و نهم ایشان به نام کریم آقاخان حکمفرمایی می‌کند.

۵. سجستانی، کتاب الافتخار، ۷۲-۷۳.

۶. قاضی نعمان، همان، ۱ / ۲۰۷.

دور، آیات، ظاهر شده و امور مستور، کشف می‌شوند. قائم، نهایت تمامی رسولان بوده و بین نوامیس مختلف با کشف حقایق جمع می‌کند که با آن مجموعه‌ای از یک شریعت کامل می‌شود. گویا امتها یکی گردیده و امر برای قائم فراهم می‌گردد تا امر رسولان به غایت و نهایت برسد همچون اعضایی که هر کدام در جایگاه خود قرار می‌گیرند؛ زیرا قبل از او پیامبران آمده و نوامیس مختلف واقع شده و قائم با جمع بین آنها به کشف حقایق آنها می‌پردازد؛^۱ زیرا قائم، نهایت تمامی حدود است و کور (جمع کننده) اعظم است.^۲ قائم، مجمع حدود است و غایت اهل دعوت و انبیاء و اوصیاء است.^۳

در این دوره رتبه‌های هفت گانه روحانی بر قائم القیامه دور می‌زند و او به درجات نطقاء شش‌گانه و اوصیاء ایشان و ائمه در هر دور می‌رسید، و هنگامی که این دور کامل شد به مقامی خواهد رسید که هیچ کس به این مقام نرسیده است و معجزاتی از او ظاهر خواهد شد که از هیچ یک از انبیاء و رسولان ظاهر نشده است. به ماده روحانی عقل و نفس متصل می‌شود و در عالم فعل در مقام نفس قرار می‌گیرد و عمل برای او خالص خواهد شد و به درجه عالی خواهد رسید و بالفعل به کمال خواهد رسید و به امر خداوند سبحان اموری را خواهد دید که دیگران یارای دیدن آن را ندارند.^۴

با توجه به اینکه در تأویلات اولیه اسماعیلیه، ناطق هفتم محمد بن اسماعیل بوده، و باید در آخر الزمان ظهور می‌کرد، ولی در طول تاریخ اسماعیلیه قائمان دیگری با همین نام ظهور کردند و هر بار موفق به کسب تمامی فضایل قائم القیامه یا ناطق هفتم نگردیدند به ناچار قائم القیامه در منابع اسماعیلیه به چندین نفر اطلاق گردیده است، محمد بن اسماعیل به عنوان هفتمین پیامبر، متم شریعت و ادا کننده حقوق و حدود بیان شده و محمد بن عبد الله المهدي (المعز) قائم القیامه وسطی و امیر المؤمنین علیه السلام قائم القیامه اول و محمد علیه السلام به عنوان قائم القیامه کبری صاحب کشف است که در

۱. سجستانی، اثبات النبوت، ۱۹۱.

۲. همان، ۱۶۷.

۳. قرشی، کتاب زهر المعانی، ۲۹۴.

۴. همان، ۲۹۸.

۵. حامدی، کنز الولد، ۲۷۱.

اذان شهادتین به نام او جاری می‌شود که برخی او را به عبد الله بن میمون در تربیت منسوب کرده‌اند.^۱

به این ترتیب تأویلات اسماعیلیه در طول تاریخ به شکل‌های مختلف چهره عوض کرده و با نمایان شدن هر تأویل و متفاوت بودن آن با آنچه مورد انتظار بوده است، به گونه‌ای تأویل شده تا اصل تأویلات اسماعیلیه رازیر سؤال نبرد. مثلاً حسن دوم در ماه مبارک رمضان اعلام قیامت نمود و از پیروان خود خواست تا روزه خود را افطار نمایند.^۲

۹- مهدویت

در زمان امام جعفر صادق علیه السلام گروهی منکر مرگ اسماعیل در زمان حیات پدرش گشته و او را قائم دانستند که بعدها به نام اسماعیلیه خالصه نام‌گذاری شدند؛ و گروهی محمد بن اسماعیل را مالک زمین و قائم دانستند که مبارکیه نامبردار گشتند.^۳ اسماعیلیه قائل به هفت امام بودند که اسماعیل یا محمد بن اسماعیل هفتمین امام و مهدی موعود بوده و در آخر الزمان باز می‌گردد. در این میان برخی قائل به مهدویت اسماعیل^۴، و گروهی معتقد به مهدویت محمد بن اسماعیل^۵ گردیدند.

در تفاسیری که بعدها توسط دانشمندان اسماعیلی ارائه شد، مهدی صاحب دایره هفتم یعنی آخرین ادوار است که اول معاد محسوب می‌شود، در این دوره اجزائی برای ظهور قائم جمع می‌شوند که هر یک بر سبیل دور ناطق بوده و اجزاء قائم محسوب می‌شوند، در این دوره همه انبیاء، قائم به یک شخص شده و دوره ستر قائم به کشف تبدیل می‌شود و قائم صاحب کشف بالفعل می‌شود.^۶

در این زمان محمد بن اسماعیل به عنوان قائم مبعوث شده و رسالت و شریعت جدید می‌آورد که به واسطه آن شریعت محمد صلی الله علیه و آله نسخ می‌گردد. استناد این امر به روایاتی

۱. همان، ۲۱۱.

۲. جوینی، تاریخ جهان‌گشای، ۳۶۹-۳۷۰.

۳. اشعری قمی، المقالات والفرق، ۸۰-۸۱.

۴. حسنی رازی، تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام، ۱۸۲.

۵. اشعری قمی، همان، ۸۰.

۶. حامدی، کنز الولد، ۲۵۳-۲۵۴.

است که به امام صادق علیه السلام منسوب شده است: «لوقام قائمنا علمتم القرآن جدیداً» و «أن الإسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء»^۱.

اسماعیلیه ظهور حجت را قبل از ظهور قائم لازم دانسته اند و حجت قائم را آخرین مقام از مقامات دور ناطق دانسته اند.^۲ زمانی که دعوت به سوی حجت قائم کامل شود، قائم با تمامی انبیاء و ائمه از اول ادوار آشکار می شوند.^۳

اسماعیلیان نخستین با اعتقاد به امامت هفت امام، آخرین ایشان را قائم منتظر و مهدی می نامیدند؛ ولی عبیدالله مهدی امامت هفت امام و مهدویت قائم منتظر را انکار کرده و خود را مهدی نامید، هر چند عده ای ادعای عبیدالله را بر امامت قبول نکردند و در انتظار رجعت محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی باقی ماندند.^۴ این تغییر عقیدتی در اسماعیلیه موجب شد تا سلسله امامان ادامه پیدا نموده و انحصار امامت در عدد هفت تغییر یابد، پس از آن در طول تاریخ اسماعیلیه چندین مهدی ظهور کردند که هر یک بعد از مدتی به دلایل مختلف از ادامه راه خویش باز ماندند. با اعتقاد به مستور بودن مهدی و ظهور او در آخر الزمان در نظریات اسماعیلیه اولیه، ظهور افرادی همچون مهدی اصفهانی و اباحی گری های او، مهدویت اسماعیلیه را با اشکالات اساسی همراه نمود، تا آنجا که حکومت وقت ناچار به حذف او از دستگاه حکومتی گردید. افراط در اباحی گری مهدیان و عدم موفقیت ایشان موجب شد تا برخی از اسماعیلیه فعلی اعتقادی به مهدی نداشته و در انتظار مهدی به سر نبرند.^۵

نتیجه گیری

اسماعیلیه بعد از امامت امام جعفر صادق علیه السلام و منتهی کردن خود به هفت امام، مبنای تئوری خود را بر هفت نهاد و تاریخ را به هفت دوره تقسیم نمود. بر این اساس

۱. نویختی، فرق الشیعة، ۷۴.

۲. قرشی، کتاب زهر المعانی، ۲۹۸-۲۹۹.

۳. همان، ۳۰۰.

۴. دفتری، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ۱۵۱-۱۵۳.

۵. روحی میرآبادی، «مهدویت از دیدگاه اسماعیلیان و قومطیان»، فصلنامه تاریخ اسلام، ۲۷ / ۷۷.

برای هر دوره پیامبری اختصاص داده و در هر قسمت که به مشکل بر می خورد با یک تبصره سعی در تصحیح عدد هفت می نمود، تا آنجا که امام هفتم خود را که محمد بن اسماعیل بود به عنوان پیامبر و ناطق هفتم معرفی نمود.

امامت در اسماعیلیه نیز با تغییراتی در هر دوره بر هفت نهاده شد و با ایجاد امام مستودع و متمم سعی در تکمیل و تصحیح عدد هفت می گردید، هر چند هم اکنون اجباری در عدد هفت نیست و امامان اسماعیلی از عدد چهار تا فراتر نهاده اند. اصرار بر عدد هفت مشکلاتی در تاریخ اسماعیلیه ایجاد کرده؛ ولی تأویلات همواره راهگشای آن بوده و این مطلب موجب شده تا مهدویت که همان ناطق هفتم بوده، در اسماعیلیه کنونی به شکلی محدود مورد قبول باشد. اما پایان تاریخ چون امری است که هنوز تحقق نیافته، انتظار اسماعیلیان در آمدن ناطق هفتم به عنوان تحقق بخش بعثت روحانی و قائم القیامة شکل نگرفته و این انتظار برای ایشان همچنان باقی است.

در نهایت می توان گفت که اسماعیلیه برای تقسیم بندی تاریخ خود دلیل خاصی ندارند، و تنها منتهی شدن امامان ایشان به عدد هفت و استفاده از تأویلات باطنی موجب شد تا این تأویلات در تفسیر تاریخی ایشان با شدت و ضعف تداوم یابد. قوت استدلال ایشان را می توان در قرن چهارم و پنجم یافت. هر چند از همان زمان تاکنون رابطه تام بین این استدلال ها و جلوه های تاریخی وجود نداشته و تاریخ اسماعیلی هم اکنون شاهد متکلمینی زبردست همچون گذشته نمی باشد.

قرآن کریم

اشعری قمی، سعد بن عبد الله، المقالات والفرق، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، بی جا، ۱۳۶۰ ش.

الهامی، داود، پیدایش شیعه اسماعیلی، مجله کلام، سال چهارم، مسلسل ۱۵.
جان احمدی، فاطمه، حمید الدین کرمانی و بازانیشی تئوری امامت اسماعیلیه، فصلنامه علمی-پژوهشی اندیشه نوین دینی، پاییز ۹۰، ش ۲۶.

جوینی، عطا ملک، تاریخ جهان گشای، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲ ش.

حامدی، ابراهیم بن الحسین، کنز الولد، تحقیق: مصطفی غالب، دار الأندلس، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
حسنی رازی، سید مرتضی بن داعی، تبصرة العوام في معرفة مقالات الأنام، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۴ ش.

حمیری، ابوسعید بن نشوان، الحور العين، تحقیق و تعلیق: کمال مصطفی، بی نا، تهران، ۱۹۷۲ م.
دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ترجمه: فریدون بدره ای، فرزانه، روز، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۶ ش.

روحي میرآبادی، علیرضا، «مهدویت از دیدگاه اسماعیلیان و قرومطیان»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال هفتم، پاییز ۱۳۸۵، ش ۲۷.

سجستانی، ابو یعقوب اسحاق، کتاب الافتخار، تحقیق و تقدیم: مصطفی غالب، دار الأندلس، بیروت، بی تا.

_____، اثبات النبوات، تحقیق و تقدیم: عارف تامر، دار المشرق، چاپ دوم، بیروت، ۱۹۸۶ م.

علی بن ولید، الذخيرة في الحقيقة، تحقیق محمد حسن اعظمی، دار الثقافة، بیروت، ۱۹۷۱ م.

_____، تاج العقائد و معدن الفوائد، تحقیق عارف تامر، مؤسسه عزالدین، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

غالب، المصطفی، مفاتيح المعرفة، مؤسسه عزالدین، بیروت، ۱۹۸۲ م / ۱۴۰۲ ق.

_____، الإمامة وقائم القيامة، دار ومکتبه الهلال، بیروت، ۱۹۸۱ م.

قاضی نعمان، المجالس والمسایرات، تحقیق: الحبيب الفقی، ابراهیم شيوخ، محمد الیقلاوی، دار الغرب الإسلامي، چاپ دوم، ۱۹۹۷ م.

_____، تأویل الدعائم، دار المعارف، چاپ اول، قاهره، بی تا.

قبادیانی، ناصر خسرو، خوان الإخوان، تصحیح علی اکبر قویم، اساطیر، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴ ش.

- _____، وجه دين، اساطير، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۴.
- قرشى، ادریس عماد الدين، زهر المعاني، تقديم و تحقيق: مصطفى غالب، المؤسسة الجامعية الدراسات والنشر والتوزيع، چاپ اول، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.
- كرمانى، حميد الدين، المصباح في اثبات الإمامة، تقديم و تحقيق مصطفى غالب، دار المنتظر، چاپ دوم، بيروت، ۱۹۹۶ م / ۱۴۱۶ ق.
- _____، راحة العقل، تحقيق: غالب مصطفى، دار الأندلس، چاپ دوم، بيروت، ۱۳۶۲ ق / ۱۹۸۳ م.
- _____، الأقوال الذهبية، تحقيق و تصحيح صلاح الصاوى، مقدمه فارسي: غلامرضا اعوانى، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ش ۲۲، ۲۵۳۶ ش / ۱۳۹۷ ق.
- میرآبادى، علیرضا، «مهدویت از دیدگاه اسماعیلیان و قروطیان»، فصلنامه تاریخ اسلام، ۱۳۸۵، ش ۲۷.
- نصیری، محمد، «امامت از دیدگاه اسماعیلیان»، مجموعه مقالات اسماعیلیه، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم، ۱۳۸۰ ش.
- نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، دار الأضواء، چاپ دوم، بيروت، ۱۴۰۴ ق.
- نیشابوری، احمد بن ابراهیم، اثبات الإمامة، تحقيق و تقديم: مصطفى غالب، دار الأندلس، بيروت، ۱۹۹۶ م / ۱۴۱۶ ق.

نظرية الإمامة عند الإسماعيلية

مهدي فرمانيان؛ ريحانة الهاشمي (شهيد)

٣٣٩

نظرية الإمامة عند الإسماعيلية مبتنية عندهم على نظرية التاريخ المقدس، حيث يرى الإسماعيلية أن التاريخ من قبل مقسّم إلى سبع مراحل، تبدأ كل مرحلة بنبوءة نبي من أنبياء أولي العزم ولهم أوصياء يقومون بدور تأويل باطن الدين، وآخر المرحلة تنتهي بانتهاء التاريخ وهي قائم القيامة. وتعتقد الإسماعيلية أن لكل مرحلة نبياً ناطقاً ونبياً صامتاً، وأن الإمامة عندهم هو الخط المستمر للوصاية. وتتجلى أهمية الإمامة عند الإسماعيلية حيث يربطون بين الخلافة في الأرض ومفاهيم سماوية كعوامل العقول والأدوار الفلكية وغير ذلك.

والإمام عندهم لا بد أن يكون من ذرية رسول الله، وقد دلت الأدلة العقلية والنقلية على إمامته، وتجب له العصمة والعلم والتنصيب والأفضلية، ومعرفة الإمام والإطاعة منه موجبة لقبول الطاعات والأعمال.

ويتهيأ التاريخ عند الإسماعيلية بالمعاد الروحاني حيث يقوم الناطق السابع بقائم القيامة، ويبين الحقائق الباطنية للعالم، وهو يسمى عندهم بالمهدي الموعود. وبما أن ظهر عندهم عدة أشخاص باسم المهدي، تغيرت عندهم التعابير إلى الناطق السابع أو قائم القيامة الذي يبلغ الإنسانية إلى منتهى الروحانية.

Ismā'ilis and Theory of Imamate

Mahdi Farmanian / Reyhaneh Hashemi (Shahidi)

۳۴۸

Isma'ilis theory of Imamate is based on their theory of sacred history. According to them, based on a pre-determined plan, history is divided into seven periods each of them begins with an Arch-prophet whose successors hermeneutically interpret the inner aspects of the religion of that period. The last period- which is the same as the period of the Qa'im of the Doomsday- will come to an end with the end of history. According to Isma'ilis, there are, in each period, a saying and a silent prophet and Imamate is for them the continuation of executorship.

For Isma'ilis, Imamate is important since it links the earthly Imamate with the heavenly meanings (heavenly periods and worlds of intellects). Thus, Imam should be a descendant of the Holy Prophet (S) whose necessity of Imamate has been proved in the basis of rational and transmitted arguments and he should be appointed, Infallible and enjoy knowledge and superiority. One's worships shall be accepted if he knows the Imam and his acts will be accepted if he obeys the Imam.

In the Isma'ili thought, the end of history contains spiritual resurrection when the seventh saying prophet, as the Qa'im of the Doomsday, will describe the inner truths of the world; sometimes, this saying prophet is considered as the Promised Mahdi. Since some Mahdis have appeared among Isma'ilis, new interpretations have been introduced in this regard; and the seventh saying prophet (the Qa'im of the Doomsday) has been considered as an Imam who will take human beings to the highest station of spirituality.